

نام جان لاک پیوند ناگستنی با تساهل و مدارا دارا

پاسخ به پرسش های مهرنامه در باب نسبت دین و سیاست در فلسفه جان لاک

۱. آقای دکتر شما رساله کارشناسی ارشدتان را در بریتانیا در مورد اندیشه های سیاسی توماس هابز و جان لاک نوشتید. به نظر جنابعالی جان لاک به عنوان فیلسوف سیاسی از چه جایگاهی برخوردار است؟

جان لاک فیلسوف خرد و آزادی است. اندیشه های سیاسی او در قرن هفدهم از نگرش به انسان به مثابه موجودی خردور و آزاد آغاز می شود. از این رو، آزادی در نگاه لاک از عقل تصمیم گیرنده بشر سرچشمه می گیرد. انسان به مدد خرد خویش، می اندیشد، بر می گزیند، در طبیعت تصرف می کند، می سازد و دگرگون می کند. افزون بر آزادی، انسان خردورز لاک، بنیانگذار حکومت مدنی است؛ حکومتی که انتخابی و دموکراتیک است. این انسان از حقوقی برخوردار است؛ از حق آزادی و انتخاب گرفته تا حق انقلاب، که تا آنچه به حکومت گران واگذار کرده، در صورتی که قانون و آزادی را زیر پا نهادند، از آنان پس بگیرد. لاک، افزون بر اینها، نظریه پرداز تساهل و مدارا است. بحث او در باب مدارا، به تفکیک وظایف نهادهای دینی و نهاد دولت می انجامد که ادبیاتی گسترده در تاریخ فلسفه سیاسی جهان دارد. جنبه هایی که فهرست وار ذکر کردم، خطوط کلی اندیشه های سیاسی لاک است که در آثار او به چشم می خورد. لاک به معنی دقیق کلمه، از نظریه پردازان سیاسی لیبرال در دنیای مدرن است. این نظریه پردازی، به باور من، بیشتر وجه «اثباتی» دارد، یعنی او فیلسوفی راهگشا و سازنده در روزگار خویش و قرن های پس از خویش است. بنابراین، لاک جایگاهی رفیع در میان فیلسوفان دوران تجدد دارد که در کار جامعه و سیاست، اندیشه هایی منسجم و بسامان ارائه کرده اند. اگر ارکان نظریه های سیاسی لاک، یک به یک واری و نقادی شوند، آشکار می شود که هر یک، در کلیت خود، جایگاهی جهان شمول (Universal) دارند و چنین نیست که به قرن هفدهم میلادی، به اروپا و انگلستان محدود شده باشند.

۲. به نظر شما آیا می توان گفت که با جان لاک، از منظر تاریخ اندیشه، وارد مرحله ای می شویم که می توان به معنای واقعی کلمه از حقوق بشر سخن به میان آورد؟

تکیه جان لاک به انسان به عنوان موجودی خردورز، آزاد و برابر، همه از نگاه نو به انسان و حقوق او حکایت می کند. انسان شناسی لاک، برون دادی جز ارج گذاری به کرامت انسان و پاسداری از حقوق بشر ندارد. لاک در نامه ای در باب تساهل و مدارا، «منافع مدنی» را عبارت می داند از: «زندگی، آزادی، سلامتی، دارایی، راحتی بدن و تملک اشیای خارجی مانند پول، سرزمین، خانه و وسایل زندگی و مانند اینها». او بدین گونه از حقوق بشر سخن می گوید. از نظر او، حق حیات بر آزادی مقدم است، چرا که انسان نخست در این جهان زندگی می کند، سپس از حق آزادی بهره می گیرد. او آزاد است که بیندیشد، آسوده زندگی کند، از حق بهداشت برخوردار شود، و از رهگذر کار خود، دارایی بدست آورد و مالک زمین، خانه و وسایل زندگی شود. لاک در رساله دوم در باب حکومت، از مالکیت فردی از رهگذر کار و تصرف در طبیعت دفاع می کند. فلسفه اقتصادی لاک در دو عبارت مشهور آزادگرایی اقتصادی (Laissez-fair) و آزادگرایی رفت و آمد (Laissez-passer) صورتبندی می شود. این همه، نشانگر تاکید آشکار لاک نسبت به آزادی های فردی است که برخوردار از حق

آزادی اقتصادی، از برجسته ترین موارد آن است. بن مایه حق دارایی و مالکیت در فلسفه سیاسی لاک، نشان از آن دارد که انسان با بدست آوردن ثروت از پهنه طبیعت و تامین بنگاه های اقتصادی، می تواند روی پای خود بایستد و سرور خویش باشد. انسان از این طریق دارای قدرت می شود و با نگهداری از این قدرت و افزودن به آن، می تواند در برابر قدرت حکومت از حقوق خود دفاع کند و با تحدید قدرت سیاسی، حاکمان را از دست اندازی به قلمرو حقوق فردی و اجتماعی شهروندان باز دارد؛ اگرچه حکومت مدنی لاک چیزی جز تفویض پاره ای از حقوق و اختیارات مردم، آن هم از سر رضایت و اختیار، به حاکمان برگزیده مردم نیست.

بی جهت نیست که اندیشه های لاک در باب حقوق بشر بر انقلاب آمریکا تاثیر گذارد و به فرایند استقرار و نهادینه شدن آن در اروپا مدد رسانید. آنچه در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» - که شالوده زندگی آزاد، صلح آمیز و پیشرفته در جهان امروز است - درباره خردورز بودن، آزاد بودن و برابر بودن انسان ذکر شده، برآمده از اندیشه های لاک و در مواردی عین عبارات او است. از این رو، بشریت امروز در ارتباط با موضوع حقوق بشر، به راستی وامدار لاک است. او حق زیادی به گردن مردم جهان داشته و دارد؛ مردمی که از حقوق اساسی برخوردارند و یا در راه نیل به آن مبارزه می کنند.

۳. جان لاک علاوه بر اینکه فیلسوف سیاسی است، درباره رابطه دین با سیاست و حکومت نیز دارای نظریه اساسی است. او نهاد دین را در چه نسبتی با سیاست و حکومت مطرح می کند؟

موضوع رابطه دین و سیاست و شقوق دیگر آن، متأسفانه در ایران و در گستره زبان فارسی، در مواردی دستخوش بی دقتی، ابهام و بدآموزی شده است. برخی در تاریخ صد ساله اخیر ایران، بیشتر «از ظن خود» به طرح این موضوع پرداخته اند، بدون آن که برای فهم دقیق موضوع، به منابع اصلی پدیدآورندگان این اندیشه رجوع کرده باشند. جان لاک به عنوان فیلسوفی که «پدر لیبرالیسم» خوانده شده است، قائل به تفکیک وظایف «کلیسا» از «حکومت» است. او در نامه ای در باب تساهل و مدارا از «جدایی قدرت میان کلیسا و حکمران» سخن رانده است. این اندیشه، وارد ادبیات سیاسی ما شده و به شکل های گوناگون درآمده است که این چهار مورد، شاخص ترین موارد آنهاست: ۱. جدایی دین از سیاست ۲. جدایی دین از حکومت ۳. جدایی نهاد دین از سیاست ۴. جدایی نهاد دین از حکومت. در ایران، مورد نخست، یعنی «جدایی دین از سیاست» بیش از همه زبانزد نویسندگان و گویندگانی است که درباره نسبت میان دین و سیاست سخن گفته اند. در این مورد، شاهد دو صف آرایی بوده و هستیم. جماعتی از «جدایی دین از سیاست» دفاع می کنند و مرادشان آن است که «دین» نباید در «سیاست» دخالت کند. جماعتی دیگر، جانبدار دخالت دین در سیاست اند و دیانت و سیاست را عین یکدیگر می دانند. در طول صد ساله اخیر، دو دیدگاه جدایی دین از سیاست و عدم جدایی دین از سیاست، بارها در فضای سیاست زده و جنجالی از سوی برخی سیاستمداران ایرانی تکرار شده است، بدون اینکه فهم و دقت نظری در مطرح کردن این مفهوم ها به کار گرفته شده باشد.

مورد دوم، یعنی «جدایی دین از حکومت»، شعار کسانی است که ظاهراً موافق جدایی دین از سیاست نیستند. (با این استدلال که ممکن است دین در سیاست تاثیر بگذارد)، اما بر این باور اند که باید از دخالت دادن دین در کار حکومت داری پرهیز کرد.

مورد سوم، یعنی «جدایی نهاد دین از سیاست»، اندیشه کسانی است که «نهاد دین» به عنوان جامعه ای داوطلبانه و مستقل را می پذیرند، اما معتقد اند که این نهاد نباید وارد موضوعات و کشاکش های سیاسی شود. جانبداران این نظریه، کارکرد دین را محدود به عرصه خصوصی (مانند انجام امور عبادی) می دانند و جایگاهی برای کارکرد دین در عرصه عمومی قائل نیستند.

مورد چهارم، یعنی «جدایی نهاد دین از حکومت» بر این نظر است که نهاد دین به عنوان ساختاری مدنی از سوی مومنان برپا می شود و دارای استقلال عقیدتی و مالی است. این جامعه مومنان، به دین پژوهی و دین شناسی می پردازد، شهروندان را به آموزه های دینی دعوت می کند و نسبت به برپایی مراسم و مناسک دینی اهتمام می ورزد. چنین نهاد مستقل و داوطلبانه ای باید از دخالت و استیلای حکومت، آزاد باشد. نه در قلمرو اختیارات حکومت دخالت کند و نه دست اندازی حکومت به مرزهای خود را بپذیرد.

باید دانست که از چهار قرائت یاد شده درباره رابطه دین و سیاست، قرائت های اول، دوم و سوم، ارتباطی با نظریه لاک در این زمینه ندارد. نه فقط لاک، حتی روسو و کانت نیز قائل به این قرائت های سه گانه نیستند. این سه فیلسوف بزرگ روشنگری، هیچ یک از «جدایی دین از سیاست» سخن نگفته اند. من در رساله فلسفه سیاسی کانت، با رجوع مستقیم به آثار لاک، روسو و کانت، کوشیده ام بطلان این دعوی را نشان بدهم. آنچه لاک پیش از روسو و کانت در این مورد مطرح کرد، «جدایی نهاد دین از حکومت» بود، نه جدایی دین از سیاست. جالب است بدانیم که فلسفه سیاسی لاک در رابطه با حقوق فردی و اجتماعی، آزادی عقیده و آزادی وجدان، و هم چنین تساهل و مدارا، دارای چارچوب دینی است. دین در سیاست لاک حضوری محسوس دارد. پس از لاک، روسو و کانت نیز از ضرورت تفکیک وظایف و حوزه اختیارات نهاد دین و حکومت سخن گفتند. روسو و به ویژه کانت، بر این نظر پای فشرده اند که نهاد دین، جامعه ای داوطلبانه از شهروندان است که قلمروی مستقل از حکومت دارد، بودجه آن از طریق کمک های مردم تامین می شود (دارای استقلال مالی است)، و حکومت حق دخالت در کارهای این نهاد را ندارد.

قرائت های چهارگانه ای که از رابطه دین و سیاست به طور کلی یاد کردم، همه فهم پذیر و محتمل الوقوع اند، اما به جز قرائت چهارم، سایر موارد ربطی به جان لاک، روسو و کانت ندارند. بنابراین، لاک دعوی «جدایی دین از سیاست» ندارد، اما با تصریح به «جدایی قدرت میان کلیسا و حکمران»، به عنوان اندیشه وری سکیولار، جانبدار جدایی نهاد دین از حکومت است.

۴. پرسشی که اکنون پیش می آید این است که لاک چه دلایلی برای جدایی نهاد دین از حکومت ارائه می کند. به سخن دیگر، تبیین فلسفی لاک از این تفکیک چیست؟

اشاره کردم که لاک در انسان شناسی خود، بشر را دارای قدرت عقلانی و برخوردار از آزادی و برابری می داند. انسان لاک دارای حقوق قطعی، مسلم و تفکیک ناپذیر است. گرانیگاه این انسان شناسی، به رسمیت شناختن فردیت انسان است، یعنی موجودی که دارای تعین و تشخیص فردی است. هنگامی که اشخاص، جامعه مدنی را برپا می دارند و دست به تشکیل حکومت دموکراتیک می زنند، در مقام شهروند آزادند که به اراده و اختیار خویش، نهادهای گوناگونی تاسیس کنند. نهاد دین یکی از این نهادهای مدنی است. آنان در نهاد دین به شکلی داوطلبانه گرد می آیند، چرا که در پی شناختن دین خود هستند که به ایمان و عقیده درونی آنها می انجامد. امور دینی، درونی و قلبی هستند. بنابراین، چنین قلمروی به کلی خارج از حیطه اختیارات و عملکرد حکومت است که مسئولیت آن ناظر به امور «بیرونی» از قبیل تامین امنیت، بهداشت، کار، آموزش همگانی و رسیدگی به تخلفات قانونی است. دین در حوزه وجدان انسان ها قرار دارد؛ حوزه ای که امکان ندارد حکومت به قلمرو و ژرفای آن رخنه کند. براین اساس، نهاد دین می باید از حکومت مستقل باشد و با آزادی به وظایف خویش بپردازد. حکومت نیز باید به وظایف قانونی خود عمل کند و وارد حوزه وجدان اخلاقی و باورهای دینی شهروندان — که دست اندازی به آنها ناممکن است — نگردد. البته نهاد دین می تواند بهره های دین پژوهی و دین شناسی خود را با استفاده از آزادی بیان و قلم منتشر کند. پژوهش های نهاد داوطلبانه و مستقل دین، می تواند برای اداره امور جامعه توسط حکومت، درس آموز و راهگشا باشد. اما همان گونه که حکومت، حق دخالت

در نهاد دین از قبیل تعیین سیاست ها، ارائه طرح های تحقیقاتی و تجویز قرائتی خاص از دین را ندارد، نهاد دین نیز، نباید وارد قلمرو اختیارات و مسئولیت های مدنی حکومت شود. این همه به معنی نفی تاثیرگذاری دین در سیاست نیست. مثلاً جامعه ای با اکثریت مسلمان را در نظر بگیرید که دارای حکومت دموکراتیک است و حاکمان سیاسی، برگزیدگان این اکثریت مسلمان اند. بدیهی است دموکراسی نمایندگی اقتضا می کند که حاکمان در کار قانون گذاری، سیاست گذاری، برنامه ریزی و اجرا، فرهنگ و ملاحظات دینی شهروندان را در اداره امور جامعه لحاظ کنند البته این امر طبعاً همین گونه اتفاق می افتد. می توانیم مثال خودمان را عوض کنیم و به جای « اکثریت مسلمان» از اکثریت مسیحی، یهودی، بودایی و مانند این ها نام ببریم؛ در نتیجه تغییری روی نمی دهد.

۵. اما از این میراث عظیم فکری و فلسفی چه توشه ای می توان برگرفت؟ از دیدگاه شما، آیا جان لاک می تواند برای حل مسائل نظری معاصر ما راهگشا و مفید باشد؟

فلسفه لاک مانند هر فلسفه ای، پدیده ای خلق الساعه نبوده است. اندیشه های این فیلسوف برآیند کاوش های نظری و تجربه های عینی او است و جایگاهی تعیین کننده در تداوم و تکامل عقلانیت بشری و جهانی دارد. اقتباس آگاهانه نظریه های سیاسی-اجتماعی لاک برای جامعه ما که در راه گذار به دموکراسی است، کاری مفید و راهگشا است. اما پیش از این لازم است آثار او به دقت خوانده شود و ادبیات مربوط به اندیشه های او- که در برگیرنده تحلیل و نقد این آثار او است-، به روشنی فرا گرفته شود.

از نظریه لاک در باب آزادی، حکومت دموکراتیک، انقلاب، تساهل و مدارا و تفکیک دو نهاد دین و حکومت، می توان آموخت. چنان که گفتم، این نظریه ها دارای وجه ایجابی و اثباتی است و صرف طرح مسئله، تحلیل و شالوده شکنی نیست. به عنوان نمونه، می توان از نظریه او درباره تساهل و مدارا نام برد. اگرچه بحث لاک در این زمینه، جنبه تاریخی-فلسفی دارد، اما به نتایج و برون دادهایی می انجامد که در گستره جهانی برای ملت ها گره گشا است. این سخن به معنی پذیرش تمامی آموزه های لاک در باب مدارا نیست، اما خطوطی که او ترسیم کرده است، اگر درست فهمیده شود و با عینک کبود اغراض سیاسی خاص و استفاده های ابزاری به آنها نگریسته نشود، پس از بیش از سه سده، هم چنان پشتوانه نظری ستبری در امر حکومت داری در روزگار ما است.

می توان تحقق عینی اندیشه های لاک و همانندان او را درباره تساهل و مدارا در اروپا و آمریکا و بخش هایی از آسیا مشاهده کرد. در این کشور ها تکرر و تنوع عقاید و اندیشه ها پذیرفته شده و در پی آن، شاهد برپایی نهادهای گوناگون مدنی هستیم که هر یک از زندگی فعال و بالنده مردم با تفاوت های نژادی، زبانی، قومی، دینی، جغرافیایی و اخلاقی خبر می دهد. من وقتی در فرودگاه وین در جستجوی مکانی برای اقامه نماز، سه نمازخانه را به فاصله چند قدم در کنار هم دیدم که یکی به یهودیان اختصاص یافته، دیگری به مسیحیان و سومی به مسلمانان، به یاد جان لاک و آثار او در باب تساهل و مدارا افتادم. این سه نمازخانه به شکلی زیبا و با اسلوبی مناسب ساخته شده است، به گونه ای که وقتی شما، (مسلمان، مسیحی و یهودی) در آن به عبادت می پردازید، از محیط و فضای معنوی آن احساس رضایت و آرامش می کنید. همسایگی مسجد، کلیسا و کنیسه چقدر زیبا است! من خودم در نمازخانه مسلمانان آن بارها به نماز ایستاده ام که درست رو به قبله ساخته شده است. در این سه نمازخانه از فرقه و مذهب خاصی ترویج و تبلیغ نمی شود و نام ها و تصویرهای مقامات مذهبی و سیاسی اتریش در هیچ کجا به چشم نمی خورد.

نام لاک با اندیشه تساهل و مدارا در مغرب زمین پیوندی ناگسستنی دارد. اما آنچه بسیار واجد امعان نظر است، عینیت یافتن این اندیشه در عرصه عمومی است. البته نهادینه شدن این اندیشه نیازمند مقدماتی است که هنوز جامعه ایران این مقدمات را به عنوان فرهنگ عمومی در خود

هضم و جذب نکرده است. به عنوان نمونه، مدارا نسبت به پیروان سایر مذاهب، ادیان، فرقه ها در عرصه عمومی، به معنی پذیرش «حق بودن» یکی یا همه آنها از سوی پیروان و مومنان دیگر نیست. شما با اراده و اختیار خود، دین یا مذهبی را انتخاب می کنید، زیرا آن را حق می دانید و یا نسبت به سایر ادیان، به آن اولویت می دهید. این انتخاب، حق شما و کاری معقول و مطلوب است. اما شما- که پیرو دین و مذهبی دیگر هستید- به پیروان سایر مذاهب و انتخاب هایشان احترام می گذارید، هرچند آن دین و مذهب را قبول نداشته باشد. با چنین نگاهی، می توانید با آنان به گفت و گو و تبادل نظر بنشینید، بدون اینکه اصرار داشته باشید آنان دین و مذهب خود را رها کنند و به دین و مذهب شما درآیند. هر کس خود مسئول انتخاب های خویش است و در گرو دستاورد خویش. (کل نفس بماکسبت رهینه/ قران، سوره مدثر، آیه ۳۸). هر کس باید پیامد های انتخاب های آزاد خود را بپذیرد و پاسخگوی آن ها باشد. این روند، چیزی نیست جز تساهل و مدارای دینی. اکنون اگر این روند را ترک کنید، دین و مذهب خود را «حق» بدانند و در عین حال که دین و مذهب هم نوعان خویش را «باطل» می خوانید، حاضر به مدارای «دیگران» نباشید که هم کیش شما نیستند، فقط یک راه پیش پای شما گشوده می ماند و آن رد و طرد و تکفیر و توسل به خشونت است. این همه آدمکشی و خون ریزی میان پیروان ادیان و مذاهب، از چه آبشخور فکری و عقیدتی سیراب شده است؟ بخش قابل توجهی از آن به دلیل «حق» دانستن خود در عین «باطل» دانستن دیگران و عدم مدارای آنان بوده و هست. لاک حدود سیصد سال پیش، این معضل بزرگ را به درستی شناخت و نظریه ای به میان آورد که راه اصلی برون رفت از یک مشکل خانمان برانداز بشری یعنی پیامد های نابردباری و عدم تساهل است. او با نظریه تساهل و مدارای خود، راه هر گونه خشونت، ترور و آدمکشی را میان پیروان سینه چاک دیدگاه ها و آموزه های گوناگون، دست کم در مقام ثبوت برای همیشه بست.

آموزه دیگر لاک، موضوع جدایی نهاد دین از حکومت است که درباره آن توضیح دادم. تکرار می کنم که فرهنگ بر سیاست تاثیر می گذارد و تاثیرگذاری دین به عنوان جزئی مهم از فرهنگ بر سیاست، امری واقعی و سنجش پذیر است. بنابراین، دین و سیاست از یکدیگر جدا نیستند. آنچه لاک مطرح کرد جدایی میان دو نهاد دین و حکومت است، به گونه ای که هر یک به کار خویش بپردازند. این جدایی به معنای تفکیک قلمرو کشمیری نهاد دین و حکومت است. پیش از این، در دو مقاله، به نام های «نسبت میان دین و سیاست در اندیشه مهدی بازرگان» و «فلسفه استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات از حکومت»، در مورد چرایی و چگونگی این تفکیک، مباحثی را مطرح کرده ام که تکرار آنها در این گفت و گو وجهی ندارد. آنچه اهمیت دارد این است که از اندیشه جدایی نهاد دین از حکومت وحشت نکنیم و آن را به اغراض سیاسی، گروهی و صنفی نیالائیم. چرا باید از این تفکیک و جدایی به وحشت بیفتیم، در حالیکه طی قرن ها و سالها، نهادهای آموزشی و پرورشی دینی ما (حوزه های علمیه) در برابر حکومت ها، از استقلال علمی و مالی برخوردار بوده اند. این استقلال و جدایی - که هم حوزه های علمیه را در بر می گرفته و هم مساجد و مراکز دینی دیگر را-، به معنی عدم داد و ستد و تعامل میان نهاد دین و حکومت نبوده است. کسانی که علاقمند به پژوهش در این موضوع هستند، می توانند به عنوان نمونه، وضع نهادهای دینی (اعم از آموزشی، پرورشی، پژوهشی و عبادی) را در دوران مرجعیت آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت الله سید محمد حسین طباطبایی بروجردی مورد مطالعه قرار دهند.